

## حافظ و جلال طبیب شیرازی

فرزاد ضیائی حبیب آبادی\*

به یاد شادروان ایرج افشار (۳)

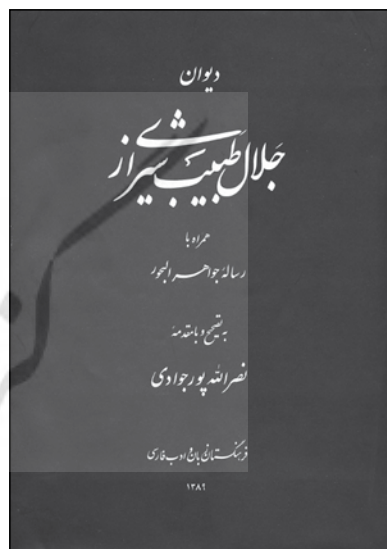
ق. به پایان برده و به غیاث‌الدین کیخسرو اینجو تقدیم نموده است.<sup>۲</sup> دودیگر: جواهرالبحور که رساله‌ای است نسبتاً کوتاه در علم عروض که تاریخ تألیف آن معلوم نیست.<sup>۳</sup> سوم دیوان اشعار جلال طبیب است که اینک موضوع سخن ماست.

دیوان اشعار جلال طبیب شیرازی همراه با رساله جواهرالبحور به تصحیح و با مقدمه نصرالله پورجوادی توسط فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۸۹ چاپ شده و چندی است که به بازار آمده. این دیوان پس از پیشگفتار و مقدمه (تا ص ۵۹) شامل ۳ قصیده، ۱ ترجیع‌بند، ۲۰۸ غزل، ۳۳ غزل کوتاه یا ناتمام و قطعه، ۳۰ رباعی و ۱۱ تک‌بیت است. در پایان نیز رساله جواهرالبحور و فهرست اعلام ضمیمه شده است.

آنچه درباره جلال می‌توان افزود یکی این که ممدوحان وی غیاث‌الدین کیخسرو اینجو (د. ۷۳۹ ق.)،<sup>۴</sup> شاه‌شیح ابواسحق (د. ۷۵۷ ق.)<sup>۵</sup> و شاه‌شجاع (د. ۷۸۷ ق.)<sup>۶</sup> بوده‌اند. دودیگر این که آقای دکتر پورجوادی پس از نقل برخی تواریخ، حدس زده‌اند که وفات وی «اوایل دهه هشتاد» [از قرن هشتم] اتفاق افتاده باشد.<sup>۷</sup>

باری، اکنون به همت آقای دکتر پورجوادی، دیوان شاعری از شیراز احیا شده و به دست ما رسیده که اگر نگوییم در دربارهای شاه‌شیح و شاه‌شجاع معاصر «حافظ» بوده، حتما معاصر وی بوده است و همین معاصرت جلال با خواجه است که ما را به بررسی دیوان او و او می‌دارد و گرنه چنان که آقای دکتر پورجوادی نیز در مقدمه فرموده‌اند: «واقعیت این است که جلال، طبیبی است نه در رتبه شعرای درجه اول شیراز، مانند سعدی و حافظ، بلکه می‌توان او را در ردیف شعرای درجه دوم به شمار آورد».<sup>۸</sup> با این همه، از بررسی دیوان جلال طبیب،

«جلال‌الدین احمد فرزند یوسف، معروف به جلال طبیب، در خانواده‌ای متولد شد که اهل علم و ادب بودند و بعضاً به طبابت اشتغال داشتند. احتمالاً جد او صابن‌الدین الیاس در قرن هفتم از شهر خواف، که یکی از شهرهای ادیب‌پرور در آن دوران بود، به شهر شیراز کوچ کرده بود...»<sup>۱</sup>



جلال، چنان که از لقب وی نیز پیداست، البته پیشه طبابت داشته اما به شعر و شاعری و نویسندگی نیز می‌پرداخته است؛ به گونه‌ای که وی را می‌توان «طبیب ادیب» خواند. طبابت وی گویا صرفاً جنبه عملی داشته، از این روی که ظاهراً هیچ نوشته‌ای در این باب از خود به جای نگذاشته است؛ اگر هم در پزشکی صاحب اثر یا آثار مکتوب بوده، تاکنون برای ما شناخته نیست. در عوض، جلال طبیب در ادبیت صاحب آثاری است که خوشبختانه از گزند آفات مصون مانده و به دست ما رسیده است. این آثار عبارتند از مثنوی گل و نوروز، که آن را در ۷۳۴

\* پژوهشگر متون کهن فارسی ۱. پورجوادی، ۱۳۸۹: ۱۲. ۲. همو، همان: ۴۳. ۳. همو، همان: ۴۳. ۴. همو، همان: ۱۵. ۵. همو، همان: ۱۹. ۶. همو، همان: ۲۱. ۷. همو، همان: ۲۲. ۸. همو، همان: ۲۳.



و «وزن، قافیه، ردیف» دسته‌بندی شده — به اهل تحقیق تقدیم می‌گردد. ضمناً خوانندگان این مقاله، خود به درخشش سخن خواجه، در قیاس با شعر جلال، عنایت خواهند داشت (همهٔ ابیات حافظ در این مقاله از چاپ قزوینی - غنی (نک: منابع) نقل شده است مگر بیت «احوال گنج قارون کایام داد بر باد...»).

مشابهت‌های نسبتاً فراوانی با شعر «حافظ» به دست می‌آید که البته با توجه به هم‌عصر بودن این دو، نمی‌توان گفت کدام شاعر مؤثر و کدام یک متأثر بوده است، اما از آنجا که ممکن است ارائهٔ این موارد، در تحقیقات مربوط به حافظ‌شناسی / پژوهی به کار آید، شباهت‌های شعر جلال طیب و خواجه — که در سه مقولهٔ «کلمات و ترکیبات»، «معانی و مضامین»

## الف. کلمات و ترکیبات

جلال: لبِ چو آبِ حیات تو جان همی‌بخشد  
حافظ: لبِ چو آبِ حیات تو هست قوتِ جان  
البته در این مورد، و برخی موارد دیگر، علاوه بر شباهت کلمات و ترکیبات، مضامین نیز همانندی دارند.

جلال: آن حور پری‌چهره که از دیده نهان است  
حافظ: آن ترک پری‌چهره که دوش از برِ مارفت  
جلال: دوش آن نگار پرده ز رخ برنمی‌گرفت  
حافظ: ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت  
و مصراع دوم بیت جلال با مصراع نخست از این بیت حافظ همانندی لفظی و تقریباً مضمونی دارد:

جلال: هر شب که یادم آید از این ماه خرگهی<sup>۹</sup>  
حافظ: چه ناله‌ها که رسید از دلم به خرمن ماه  
جلال: به گوش گل که رساند که یک نفس با او  
حافظ: احوال گنج قارون کایام داد بر باد  
جلال: گر شود جامهٔ جان چاک مپندار که دل  
حافظ: نگاری چابکی سنگی کله‌دار  
جلال: آن که بر کار پریشان من انکار کند

خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت (ص ۱۳۴)  
آهیم ز چارگوشهٔ خرگاه بگذرد (ص ۱۲۶)  
چو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد (ص ۱۷۳)  
هزار سال ز چشم هزار می‌گذرد<sup>۱۰</sup> (ص ۱۲۷)  
در گوش گل<sup>۱۱</sup> فروخوان تا زر نهان ندارد  
ترک آن ترک کله‌دار قباپوش کند (ص ۱۴۷)  
ظریفی مهوشی ترکی قباپوش (ص ۲۴۳)  
چون نگه می‌کنم اینکار همو کرده بود (ص ۱۶۱)

۹. البته «ماه خرگهی» را نظامی، همام تبریزی، سلمان ساوجی، خواجهی کرمانی و هلالی جغتایی نیز به کار برده‌اند (ر.ک: لوح فشردهٔ درج ۴).  
۱۰. ظاهراً صورت درست بیت چنین باید باشد: «به گوش گل که رساند که یک نفس بی او / هزار سال به چشم هزار می‌گذرد». جلال خود در بیتی دیگر (ص ۱۳۶) گوید:

دو سه روز است که دورم من از آن ماه و مرا دور از آن ماه یکی لحظه چو سالی باشد

۱۱. این وجه (= در گوش گل) برابر است با ضبط جلالی نائینی و نذیر احمد (ص ۱۷۱)، قریب (ص ۱۱۸)، سایه (ص ۱۹۴)، عیوضی (ص ۲۴۲) و خرمنشاهی و جاوید (ص ۱۹۳). از سی‌و‌دو نسخهٔ مستند دکتر نیساری نیز که این بیت در آنها درج است، ۶ نسخه «در گوش گل» آورده‌اند و در ۲۳ نسخه «با غنچه باز گوید» (یک نسخه هم «با غنچه باز گویند») ضبط شده که خود مؤید صورت «در گوش گل...» تواند بود. دکتر نیساری همچنین وجه مختار شادروان قزوینی (در گوش دل) را جزو اشتباهات ثبت کرده‌اند (نیساری، ۱۳۸۵: ۱ / ۴۴۹). ضمناً «گوش گل» در شعر شاعران دیگر نیز ترکیبی بسیار پرکاربرد است (ر.ک: لوح فشردهٔ درج ۴).



وین نه کاریست کز آنکار من انکار کنم (ص ۲۱۷)  
 وان که اینکار ندانست در انکار بماند<sup>۱۲</sup> (ص ۱۹۰)  
 روان خسته‌ای از تو چه باشد گر بیاساید (ص ۱۶۹)  
 به یک شکر ز تو دل خسته‌ای بیاساید (ص ۲۱۷)  
 که زخم تیر ملامت «نمی‌کند دردم» (ص ۲۰۱)  
 تیغ سزاست هر که را درد، سخن نمی‌کند<sup>۱۳</sup> (ص ۱۹۷)  
 هر روز فروخوانده و گرد تو دمیده (ص ۲۴۷)  
 وز پی‌اش سوره اخلاص دمیدیم و برفت (ص ۱۳۸)

نیز: عشقبازی است مرا کار و من اینکار کنم  
 حافظ: هر که شد محرم دل در حرم یار بماند  
 جلال: به بالین من ای سرو روان روزی گذاری کن  
 حافظ: به لابه گفتمش ای ماهرخ چه باشد اگر  
 جلال: به هر طریق که خواهی ملامتم می‌کن  
 حافظ: کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده‌پند  
 جلال: از مهر تو صد فاتحه ما از سر اخلاص  
 حافظ: بس که ما فاتحه و حرز یمانی خواندیم  
 البته جلال طیب واژه «اخلاص» را با «ابهام تناسب» به کار برده است.

بایدار و قیت الـدیـرات (ص ۲۵۵)  
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها (ص ۹۷)  
 بیار جام لبالب بده مدام مدام (ص ۱۹۵)  
 که می‌رود که پیامم به دوست بگزارد؟ (ص ۲۹۵)  
 به سر رسید امید و طلب به سر رسید (ص ۲۲۱)

جلال: ادر کأساً فاین الورد آت  
 حافظ: الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها  
 جلال: به لب رسید مرا جان در آرزوی شراب  
 نیز: به لب رسید مرا جان و دوست آگه نیست  
 حافظ: به لب رسید مرا جان و برنیامد کام

## ب. معانی و مضامین

در این بخش به ذکر شواهدی می‌پردازیم که در آن‌ها بین معانی و مضامین اشعار حافظ و جلال طیب شباهت‌هایی هست. البته ممکن است برخی از این موارد، جزو مضامین مشترک شعر فارسی باشد — که تا جایی که توانسته‌ایم بدان‌ها اشاره کرده‌ایم — ولی به هر حال همانندی‌های معنایی و مضمونی میان اشعار این دو شاعر معاصر و همشهری را نادیده نمی‌توان گرفت.

از غصه نهاده سر به زانو (ص ۷۵)  
 همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم<sup>۱۴</sup> (ص ۲۹۳)  
 شمع دل سوخته می‌گرید اگر می‌خندد (ص ۱۲۱)  
 زبان آتشینم هست لیکن در نمی‌گیرد (ص ۱۷۴)  
 تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز من (ص ۳۱۲)  
 بهار بارخ رنگین یار خوش باشد (ص ۱۳۳)  
 بی باده بهار خوش نباشد (ص ۱۸۲)  
 دور از آن ماه، یکی لحظه چو سالی باشد (ص ۱۳۶)

جلال: تا چند بنفشه وار باشم  
 حافظ: بی زلف سرکشش سر سودایی از ملال  
 جلال: گریه و خنده به هم می‌زنم و نیست عجب  
 حافظ: میان گریه می‌خندم که چون شمع اندرین مجلس  
 نیز: بر خود چو شمع خنده‌زنان گریه می‌کنم  
 جلال: شراب بال لب شیرین یار خوش باشد  
 حافظ: گل بی رخ یار خوش نباشد  
 جلال: دو سه روز است که دورم من از آن ماه و مرا

۱۲. شاعران دیگر نیز «اینکار» و «انکار» را در کنار هم آورده‌اند. از جمله نک: سعدی، کلیات: ۵۱۵ و حسن دهلوی، دیوان: ۲۴۹ و قبولی هروی، دیوان: ۳۸۸.  
 ۱۳. عالم است او به هر چه کرد و کند/ تو ندانی، بدانند درد کند (سنائی، حدیقه: ۸۳)؛ نیز: ترک همصحبتی اهل هوس مرد کند/ من ندانم چه بگویم که تو را درد کند (ظهوری ترشیزی، نقل از آذر بیگدلی، بخش نخست، ص ۲۶۸).

۱۴. این مضمون را منوچهری دامغانی، خاقانی، مجیر بیلقانی و سلمان ساوجی نیز به کار برده‌اند. ر.ک: لوح فشرده درج ۳.



حافظا: آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی  
 جلال: عکسی از پرتو روی تو به عالم افتاد  
 حافظا: عکس روی تو چو در آینه جام افتاد  
 آن دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی<sup>۱۵</sup> (ص ۳۵۱)  
 وز ازل تا به ابد عشق بر آن باخته‌اند (ص ۱۴۱)  
 عارف از خنده می در طمع خام افتاد (ص ۱۵۱)

مصراع دوم بیت جلال نیز با مصراع نخست این بیت حافظ قابل مقایسه است:

جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت  
 جلال: حاجت آن همه حکایت نیست  
 حافظا: ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست  
 جلال: هزار قصه بگفتیم و یار گوش نکرد  
 نیز: هزار حيله بگردیم و هیچ درنگرفت  
 حافظا: هزار حيله برانگیخت حافظ از سر فکر  
 جلال: حاجت به تیغ نیست، مکن رنجه دست خویش  
 حافظا: سمند دولت اگرچند سرکشیده رود  
 جلال: اشک چون سیم روان بر رخ چو ز دارم  
 نیز: با گدایی ز رخ و اشک روان  
 حافظا: ترک درویش مگیر ار نبود سیم و زرش  
 جلال: گر برآنی که بیایی و مرا بینی باز  
 حافظا: مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد  
 نیز: به فتراک ار همی بندی خدا را زود صیدم کن  
 جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند (ص ۱۹۰)  
 او کریم است و بنده حاجتمند (ص ۱۵۳)  
 در حضرت کریم تمنا چه حاجت است (ص ۱۱۲)  
 هزار حيله نمودیم و یار رو نمود (ص ۱۵۷)  
 هزار قصه بگفتیم و هیچ از آن نشنود (ص ۱۶۷)  
 بدان هوس که شود آن نگار رام و نشد (ص ۱۸۵)  
 ما را تمام بود سر تازیانه‌ای (ص ۲۵۲)  
 ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید<sup>۱۶</sup> (ص ۲۲۲)  
 بجز این سیم و زرم نیست دگر اسبابی (ص ۲۵۳)  
 همه با سیم و زرت می‌دارم (ص ۳۰۰)  
 در غمت سیم شمار اشک و رخس را زر گیر<sup>۱۷</sup> (ص ۲۳۰)  
 کار خیر است در این کار مکن تأخیری (ص ۲۶۱)  
 نیت خیر مگردان که مبارک فالی است (ص ۱۲۹)  
 که آفت‌هاست در تأخیر و طالب را زیان دارد (ص ۱۵۷)

### ج . وزن، قافیه، ردیف

جلال: من از کجا و رخ یار مهربان ز کجا  
 حافظا: صلاح کار کجا و من خراب کجا  
 جلال: دوش چون بشنود آن مه ناله شبگیر ما  
 حافظا: دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما  
 جلال: تا عکس لب لعل تو در جام شراب است  
 حافظا: ما را ز خیال تو چه پروای شراب است  
 شب از کجا و خم زلف دلستان ز کجا (ص ۸۰)  
 بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا (ص ۹۷)  
 گفت می‌نالد دگر خسته‌دلی از تیر ما (ص ۸۵)  
 چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما (ص ۱۰۱)  
 صوفی به خرابات مغان مست و خراب است (ص ۹۴)  
 خم گو سر خود گیر که خمخانه خراب است (ص ۱۱۰)

۱۵. گفتم که ای نگارین این گریه بر چه داری / گفتا که بی‌جمالت روزی بود چو سالی (خاقانی، دیوان: ۶۶۵)؛ سال وصال با او یک روز بود گویی / و اکنون در انتظارش روزی به قدر سالی (سعدی، کلیات: ص ۵۷۹).

۱۶. آنم که گر سوار شوم بر براق فکر / شهری به هم زخم به سر تازیانه‌ای (عضد، دیوان: ۲۱۵)؛ زین بر سمند بخت نهم گر ز سوی تو / بینم اشارتی به سر تازیانه‌ای (میرافضلی، ۱۳۸۶: ۴۵۶)؛ عنان ز راه تکلف کشیده به، که مرا / اشارتی به سر تازیانه بس باشد (جلال‌الدین یوسف اهل، فرائدغیائی: ۴۱۸/۱). نیز ر.ک: لوح فشرده درج ۳.

۱۷. سیم و زر ما اشک [و] رخ ماست ولیکن / کامی نشود حاصل ازین سیم و زر ما (میرکرمانی، نقل از بشری، ۱۳۸۸: ۳۳).



جلال: نسیم صبحدم! آن نوبهار ما چون است  
 چو زلف بر رخ تو روز و شب پریشانم  
 حافظ: ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است  
 جلال: مهتر ای ماه دل افروز نهان نتوان کرد  
 حافظ: دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد  
 جلال: تویی که چاره بیچارگان توانی کرد  
 حافظ: به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد  
 جلال: بر بام اگر برآیی ماه از فلک برآید  
 حافظ: دست از طلب ندارم تا کام من برآید

در اینجا یادآور می‌شویم مطلعی که از جلال طیب نقل کردیم، با اندک اختلاف، همانند بیتی از «عضد» (شاعر شیرازی و معاصر حافظ و جلال طیب) است. «عضد» می‌گوید:

بر بام اگر برآیی ماه از فلک برآید  
 وز اشتیاق رویت آه از ملک برآید<sup>۱۸</sup> (ص ۹۷)  
 ضمناً «شک»، «یک‌به‌یک»، «نمک» نیز بین قوافی ابیات دیگر این دو غزل مشترک‌اند.

جلال: ای دل از بیداد دوران غم مخور  
 حافظ: یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور  
 جلال: من از کجا و سر کویت از کجا، حاشاک  
 حافظ: هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک  
 برخی قوافی دیگر این دو غزل نیز همانند هستند: باک، چاک، حاشاک، ادراک و خاک.

جلال: بویت از باد شنیدم که فدایت بادم  
 حافظ: فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم  
 جلال: وصف خطت نه چنان است که تصویر کنم  
 حافظ: صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم  
 قوافی مشترک: تقریر، تحریر، تصویر و زنجیر.

جلال: دوست گر دست دهد از سر جان برخیزم  
 حافظ: مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

۱۸. برای مقایسه اشعار حافظ با عضد، ر.ک: ضیائی حبیب‌آبادی، ۱۳۹۰، «حافظ و عضد».  
 ۱۹. گر سگی بانگی کند بر بام کهدان غم مخور (عبید زاکانی، کلیات: ۲۴۹). نیز نک: حافظ، دیوان، به اهتمام انجمن شیرازی، حاشیه ص ۲۹۷ و ر.ک: لوح فشرده ۳.

۲۰. جناب آقای محمد افشین‌وفایی در نقدی که بر دیوان جلال طیب در شماره ۸۳ مجله بخارا نوشته‌اند، صورت درست بیت را نشان داده‌اند: «... کجا بود حاشاک» (نک: بخارا، ش ۸۳، ص ۶۲۴).

۲۱. نیز، نک: حافظ، دیوان، به اهتمام انجمن شیرازی، حاشیه ص ۳۶۷ و جلال طیب، دیوان، «مقدمه»، ص ۳۲ و ر.ک: لوح فشرده ۳.





میان دو غزل زیر هم، با وجود اختلاف در وزن، ربط و پیوندی می‌توان یافت:

جلال: به صحرا رفت باید با جیبیان  
هر آن کو چشم مستش دیده باشد  
حافظ: چندان که گفتم غم با طیبیان  
حافظ ننگستی شیدای گیتی  
قوافی مشترک: بی‌نصیبان، رقیبان، حبیبان و طیبیان.

جلال: ماهی چگونه ماهی از رحمت آفریده  
حافظ: دامن‌کشان همی شد در شرب زر کشیده  
یاقوت جان‌فزایش از آب لطف زاده  
جلال: شاد آن دلی که دارد سودای چون تو یاری  
حافظ: شهری است پر ظریفان وز هر طرف نگاری  
چشم فلک نبیند زین طرفه‌تر جوانی

در دیوان جلال نیز، غزلی مملّع به زبان‌های فارسی، عربی و گویش شیرازی عصر خود شاعر موجود است که با غزلی از حافظ قابل مقایسه است:

جلال: مَتّی أَبْصَرْتَه قَلْبِی یِنَادِی  
حافظ: سبت سلمی بصدغیها فوادی  
جلال: در روی دوست بینم هر لحظه‌ای جمالی  
حافظ: بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی  
جلال: اِذَا نَزَلْتَ بِنَعْدَادٍ وَ هِی دَارُ سَلَامٍ  
شمال اگر تو غباری ز کوی دوست بیاری  
ز آفتاب چه جویی، حدیث مهر چه گوئی  
جلال خط غلامی به بندگی تو آرد  
حافظ: اَتَتْ رَوَائِحَ رَنْدِ الْحِمَى وَ زَادَ غَرَامِی  
پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت  
بعدت منک و قد صرت ذائباً کهلال  
امید هست که زودت به بخت نیک بینم  
جلال: قِصَةُ مَهْرٍ تُو سِرْگِشْتَه دِلَانِ مِی دَانَنْد  
آن کسان کز رخ نیکوی توام منع کنند  
مهرورز سر کوی تو به تنها نه منم



حافظ: در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند  
 عهد ما باللب شیرین‌دهنان بست خدا  
 ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند (ص ۱۹۷)

این بود شباهت‌هایی که در سه حوزه «کلمات و ترکیبات»، «معانی و مضامین» و «وزن، قافیه و ردیف» میان اشعار حافظ و همشهری معاصرش **جلال طبیب شیرازی** یافته شد. امید است حافظ‌شناسان و حافظ‌پژوهان را به کار آید. ضمناً باید از آقای دکتر پورجوادی سپاسگزار بود که با وجود ناخوانا بودن یگانه نسخه کامل دیوان جلال طبیب، بدین کار دشوار همت گماشته و دیوان این شاعر درجه دوم یا حتی سوم را — که به هر حال به منزله حلقه‌ای نویافته از زنجیره تاریخ ادبیات فارسی است — از دستبرد روزگار نجات بخشیده‌اند.

### منابع:

- آذر بیگدلی (لطفعلی بیگ بن آقاخان بیگدلی شاملو)،  
 آتشکده آذر، با تصحیح و تحشیه و تعلیق حسن سادات  
 ناصری، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- بشری، جواد، ۱۳۸۸، «اشعاری نویافته از میرکرماتی»، در: گزارش  
 میراث، ش ۳۶ (آذر و دی)، صص ۳۰-۴۱.
- پورجوادی، نصرالله، ۱۳۸۹، «مقدمه»، نک: جلال طبیب شیرازی.  
 — جلال‌الدین یوسف اهل، فرائد غیاثی، به کوشش دکتر حشمت  
 مؤید، ج ۲، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶  
 شاهنشاهی.
- جلال طبیب شیرازی، دیوان، همراه با رساله جواهرالبحور،  
 به تصحیح و با مقدمه نصرالله پورجوادی، چاپ اول، تهران:  
 فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۹.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، به اهتمام دکتر یحیی قریب،  
 چاپ دوم، تهران: صفی علیشاه، ۱۳۵۶.
- \_\_\_\_\_، دیوان، به اهتمام سیدمحمدرضا جلالی نائینی و دکتر  
 نذیر احمد، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- \_\_\_\_\_، دیوان، به اهتمام سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ  
 هشتم، تهران: جاویدان، ۱۳۷۲.
- \_\_\_\_\_، دیوان، به تصحیح قزوینی - غنی، با مجموعه تعلیقات و  
 حواشی علامه محمد قزوینی، به اهتمام ع. جریزه‌دار، چاپ پنجم،  
 تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.
- \_\_\_\_\_، دیوان، تدوین و تصحیح دکتر رشید عیوضی، چاپ دوم  
 با ویرایش جدید، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- \_\_\_\_\_، دیوان، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی و هاشم جاوید،  
 ویراست دوم، تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۸.
- حسن دهلوی، دیوان، به اهتمام سیداحمد بهشتی شیرازی  
 و حمیدرضا قلیچ‌خانی، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر  
 فرهنگی، ۱۳۸۳.
- خاقانی، دیوان، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چاپ ششم،  
 تهران: زوآر، ۱۳۷۸.
- سایه (امیرهوشنگ ابتهاج)، حافظ به سعی سایه، چاپ هفتم،  
 تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۷.
- سعدی، کلیات، تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهارس به کوشش  
 بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ دوم، تهران: دوستان، ۱۳۷۹.
- سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و  
 تحشیه مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه  
 تهران، ۱۳۷۷.
- ضیائی حبیب‌آبادی، فرزاد، ۱۳۹۰، «حافظ و عضد»، در: گزارش  
 میراث، ش ۴۵ (خرداد و تیر)، صص ۱۶-۲۸.
- عبید زاکانی، کلیات، به اهتمام محمدجعفر محبوب، نیویورک،  
 Bibliotheca Persica Press، ۱۹۹۹م.
- عضد (سراینده ناشناخته سده ۸ ق)، دیوان، تحقیق و تصحیح  
 علی‌رضا قوجه‌زاده، چاپ اول، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد  
 مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.
- قبولی هروی، دیوان (بر اساس چاپ عکسی اسماعیل حکمت  
 ارتایلان)، به کوشش یحیی خانمحمد آذری، چاپ اول، تهران:  
 بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۶.
- میرافضلی، سیدعلی، ۱۳۸۶، شاعران قدیم کرمان، چاپ اول،  
 تهران: نشر کارونیه.
- نیساری، سلیم، ۱۳۸۵، دفتر دگرسانیه در غزلهای حافظ، ج ۲،  
 چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ■

